

بسمه تعالی

دکتر داود حسینی نسب *

نقش آموزی جنسیت و تفاوت‌های جنسیت در کودکان

بطور معمول ملاحظه می‌گردد که دختران در بازیهای خویش نقش مادر را به عهده می‌گیرند تا از عروسک خویش مواظبت نمایند و برای او غذا بپزند، در حالیکه پسران معمولاً کلاه خود را بر سر می‌گذارند تا در بیرون از منزل به کار مشغول گردند و سپس به خانه برگردند و برای رفع گرسنگی خویش سراغ غذای آماده را می‌گیرند.

کودکان در بازیهای خویش به نقش آموزی جنسیت می‌پردازند. در واقع نقش آموزش جنسی جریانی است که به وسیله آن کودکان رفتارها و نگرش‌ها را به عنوان ویژگی‌های مرد یا زن نسبت به فرهنگ خود جذب می‌نمایند. مثلاً در همان سنین اولیه می‌آموزند که نقش زن نشستن در خانه و آماده نمودن غذا و نقش مرد کار کردن در بیرون و بازگشت به خانه برای خوردن غذایی است که زن مهیا نموده است.

نقش آموزی جنسیت دارای معنی و مفهوم عمیقی است، زیرا که دربرگیرنده انگیزه‌ها، عواطف و ارزش‌هایی است که به ما کمک می‌کنند زندگی خود را از کودکی تا مرگ جهت دهیم. فرهنگ هر جامعه برخی ویژگی‌ها را برای مرد و برخی دیگر را برای زن مناسب می‌داند. به عنوان

مثال اکثریت فرهنگها پذیرفته‌اند که پسرهای توانمند غالب ، پرخاشگر، فعال ، مستقل ، رقابت کننده ، و دخترها مهرورز، فروتن و وابسته باشند. همه مابارفتارها ، عقاید و عواطفی کاملاً " معین بزرگ شده‌ایم که برای اعضاء جنس خودمان مطابقت دارند و در جریان نقش آموزی جنسی رفتارهای مناسب با آن را آموخته‌ایم. کودکان شکل گیری این عقاید و رفتارها را در سال های اولیه زندگی آغاز نموده و الگوهای نقش جنسی خود را در تمام زندگی ثابت نگه می‌دارند (Hetherington, 1970).

تفاوت‌های جنسیت :

نقش آموزی جنسیت مربوط به چگونگی تفاوت پسر و دختر در جامعه می‌باشد، درحالی که تفاوت های جنسیت مربوط به اختلافات بیولوژیکی و یارفتاری دوجنس می‌گردند. مثلاً " دخترها در توانائی های کلامی از خود برتری نشان می‌دهند و پسران در ریاضیات و تجسم فضائی برتر بوده و پرخاشگرتر هستند. شواهد مستدلی در دست نیست که دختران اجتماعی تر، تلقین پذیرتر و یا دارای عزت نفس کمتر از پسران باشند. البته باید متذکر گردید که در دوجنس نمی توان دلیل قطعی و حد فاصل مشخصی در مورد حساسیت ادراکی ، ترس ، بزدلی ، اضطراب ، فعالیت ، رقابت پذیری ، سلطه‌گری ، تسلیم و مهربانی پیدا کرد ، بلکه تفاوت‌های جنسی واقعی اغلب مربوط به شرایط و تصورات فرهنگی متفاوت می‌باشند (Maccoby & Jacklin, 1974).

تفاوت های جنسی و نقش آموزی جنسی هر دو از رفتار پیچیده بیولوژیک و روابط بین افراد ، خانواده و عوامل فرهنگی ناشی می‌شوند که در زیر به توضیح بیشتر این موارد می‌پردازیم .

تحقیقاتی که درباره پایه و اساس تفاوت های جنسی صورت گرفته‌اند نشان می‌دهند که تفاوت ها ناشی از هورمون ها و عوامل زیست شناختی بوده ، اما شکل گیری آنها در نوع انسان در اثر محیط اجتماعی می‌باشد.

تحقیق بر روی حیوانات رده بالا نشان می‌دهد که فراوانی و شدت رفتار پرخاشگرانه بطور قابل ملاحظه‌ای مربوط به هورمون مردانسه تستسترون^۱ می‌باشد. در موش‌ها، میزان ترشح این هورمون در سیستم عصبی نوزاد موش تأثیر گذاشته زیرا که در اثر عدم ترشح آن در بزرگسالی رفتارهای پرخاشگرانه از حیوان سر نمی‌زند. می‌دانیم که هورمون پرولاکتین^۲ در نوزادان بعد از تولد ترشح می‌کند. اگر این هورمون را به صورت مصنوعی به حیوانات نر تزریق نمایند رفتار مادرانه در آنها ظاهر می‌شود. خوکه‌های هندی ماده که به مادر آنها هورمون تستسترون را در دوران حاملگی تزریق کرده‌اند رفتارهای جنس نر را هنگام بلوغ از خود نشان داده‌اند. این امر در مورد نوعی میمون به نام رسوس^۳ نیز صدق می‌کند. مسلماً نباید تصور کرد که انسانها کاملاً شبیه به حیوان هستند زیرا که رفتارهای انسان بیش از هر حیوان دیگری تحت تأثیر محیط اوقرار می‌گیرند (Juraska, 1986).

تحقیقات نشان می‌دهند که پسران از جهت زیست شناختی در دوران رشد بیش از دختران آسیب پذیر بوده و مستعد نابهنجاری‌های دوران رشد مانند مبتلا شدن به بیماری اتیسم، اختلال در گفتار، لکنت زبان، صرع، و فلج مغزی می‌گردند. در خصوص هوش و توانایی ریاضی می‌توان در بین پسران انحرافات بیشتری را ملاحظه نمود، بدین معنی که در بین پسران رفتارهای افراطی و تفریطی بیشتری مشاهده می‌گردد. فشار روانی در بساره پسران دارای تأثیر منفی بیشتر از دختران است و نوزادان پسر در برابر حوادثی از قبیل سقط جنین، جدا شدن از دایه، جدایی از والدین و یافوت یکی از آنها آسیب پذیرتر از دختران می‌باشند (Juraska, 1986).

برخی از تفاوت‌های بین دو جنس از زمان تشکیل نطفه ظاهر می‌شوند. نوزادان پسر بیشتر از دختر در برابر خطر مرگ و میر قرار می‌گیرند و جنس مرد در طول زندگی در معرض امراض بیشتری مانسند

1) Testosterone

2) Prolactin

3) Rhesus

زخم‌ها، عفونت‌ها و ویروس‌ها قرار می‌گیرد. نوزادان پسر از دوران جنینی تا زمان بلوغ رشد کندتری دارد. مثلاً "۲۰ هفته پس از تشکیل نطفه، رشد پسرها دو هفته عقب‌تر از رشد دخترها بوده و پس از ۴۰ هفته نیز حدود ۴ هفته عقب‌تر هستند و این امر تا زمان بلوغ ادامه دارد.

در برابر این سؤال که چرا مردها از لحاظ بیولوژیکی آسیب‌پذیرتر از زن‌ها هستند فرضیه‌های مختلفی مطرح گردیده است که معقول‌ترین آنها چنین است: این احتمال وجود دارد که کروموزوم X شامل ژن‌هایی باشد که زن‌ها را در برابر فشارهای مختلف محافظت می‌کند. همچنین کروموزوم Y شامل ژن‌های آسیب‌پذیر بوده و چون زن این کروموزوم را ندارد، بنابراین کمتر در معرض خطر قرار می‌گیرد. این توضیح را می‌توان در مورد مکانیزم‌های ایمن‌سازی بدن در برابر عفونت‌ها و امراض نیز مورد توجه قرار داد. نوزادان پسر در معرض عفونت‌های ویروسی و باکتری‌های بیشتری قرار می‌گیرند و به‌طور کلی مردها بیش از زن‌ها به سرطان مبتلا می‌گردند. پاسخ‌های ایمن‌سازی، بدن انسان را در برابر بسیاری از امراض محافظت می‌کند و چنین به نظر می‌رسد که مردها دارای سیستم بدنی مقاوم نیستند. زیرا ژن‌های مخصوص تنظیم ایمنی بدن در کروموزوم X قرار داشته و جنس ماده را در برابر بسیاری از امراض و مخصوصاً "عفونت‌ها" محافظت می‌نماید.

حال که تفاوت‌های جنسی از لحاظ بیولوژیک مورد توجه قرار گرفتند جا دارد به‌طرف دیگر موضوع یعنی اجتماع و محیط اجتماعی نیز نظر بیفکنیم. قبل از بررسی تفاوت‌های جنسیت از نظر اجتماعی، لازمست تعریفی ساده از اجتماعی نمودن کودک را ارائه نمود.

اجتماعی شدن جریانی است که به وسیله آن کودکان یاد می‌گیرند که در جامعه خود و با دیگران چگونه زندگی نموده و رفتارهای مورد تأکید دیگران را بیاموزند. والدین و اطرافیان معمولاً اعمال متناسب و بی‌انگیزه را به او گوشزد نموده و بی‌انگیزه‌های آنها را بی‌انگیزه

می‌شوند. در نتیجه، کودک که بتدریج بزرگ می‌شود، رفتارهای مناسبی را که والدین و جامعه برایش تعیین کرده‌اند، می‌پذیرد، با آنها خـــو می‌گیرد و در تمام زندگی آنها را حفظ می‌کند.

رفتار بزرگسالان بسته به جنس کودک متفاوت می‌باشد. نحوـــه برخورد با نوزادان دختر و نوزادان پسر کاملاً متفاوت است. یک فرد غریبه هنگامی که صدای گریه کودکی را می‌شنود، اگر نوزاد پسر باشد دلیل گریه او را عصبانیت و اگر دختر باشد دلیل گریه او را ترسیدن می‌داند. برخورد والدین با کودکان بر حسب جنس والدین، سن کودکان و جنسیت آنها متفاوت می‌باشد. کودکان پسر در خردسالی بیشتر مورد توجه والدین می‌باشند، اما با دختران به گونه‌ای رفتار می‌شود که موجبات خوشحالی آنها را فراهم ساخته و خلاقیت‌های اجتماعی بیشتری از خود نشان دهند (Birs, 1976).

اعتقادات و باورداشت‌های والدین در مورد کودکان پسر و دختر متفاوت است علی‌رغم اینکه زنان در بسیاری از کارهای زندگی مشارکت می‌کنند، اما هنوز به اندازه مردان درگیر مسائل زندگی نیستند. از گروهی از والدین پرسیدند که دوست دارید فرزندان در بزرگسالی چه نوع شخصی باشد؟ والدینی که برای پسران داشتن افتخار، عظمت و سخت‌کوشی را جزو محاسن به حساب می‌آورند دو برابر بیش از والدینی بودند که این امتیازات را برای دختران خود می‌خواستند. بیشتر پدران می‌خواستند که فرزندان پسر عاقبت بین باشند و به مراتب بیسش از دختران از انگیزه پیشرفت برخوردار شوند. در عوض همین والدین آرزو داشتند که دختران افرادی مهربان باشند و با بهره‌مندی از ازدواج مناسب مادران آینده‌خوبی باشند (Hoffman, 1976).

در همین مورد، تحقیق جالبی به وسیله Frisch (1977) صورت گرفت. او ۲۴ کودک چهارده ماهه را که نصف آنها پسر و نصف دیگر دختر بودند به تعدادی بزرگسال که این کودکان را از قبل نمی‌شناختند، معرفی

نمود و جنسیت این کودکان را گاه بطور واقعی و گاه به صورت غیرواقعی جلوه داد. هنگامی که از بزرگسالان خواست که با کودکان بازی کنند، آنها سعی می‌کردند با کسانی که به ایشان پسر معرفی شده بودند تسوپ بازی کنند و در عوض با آنهایی که دختر معرفی شده بودند، عروسک بازی نموده و بیشتر به صحبت پردازند.

محققین (Papalia & Tennent, 1975) از ۱۲۰ کودک ۳ تا ۶ ساله خواستند که به عکس‌هایی از دختران و پسران نگاه کنند و بگویند کدامیک از آنها در بزرگسالی دکتر، دندانپزشک و معلم خواهند شد. اکثر این کودکان چنین تصور می‌کردند که پسرها در بزرگسالی باید دکتر و مهندس و دندانپزشک و دخترها معلم، پرستار و مادر شوند. با توجه به این تجربه می‌توان دریافت که دخترها از سنین بسیار پائین پذیرفته‌اند که نقش آنها در بزرگسالی محدودتر از نقش پسران باشد.

با توجه به موارد ذکر شده می‌توان چنین نتیجه گرفت که هنگام تولد در رفتار کودکان تفاوت‌های جنسی دیده نمی‌شوند، اما محیط اجتماعی خیلی زود این تفاوت‌ها را شکل می‌دهند. در خصوص تمایز جنسی محیط اجتماعی دارای نقش بسیار حساسی است چنانچه برخی از رفتارها در جوامع مختلف نسبت به پسران و دختران تفاوت دارد. مارگریت مید (Mead, ۱۹۲۵) مردم‌شناس معروف امریکائی از سه قبیله در گینه نو گزارشی تهیه کرده است که رفتارهای مربوط به نقش جنسی آنها مطابق رفتارهای رایج سایر جوامع نمی‌باشد. در یکی از این قبایله زن و مرد "آرام و متین، اهل مدارا و ملامت، متواضع، بدون رقابت، پذیرا، گرم، مطیع و قابل اطمینان" بودند. در قبایله دیگر "هم زنان و هم مردان پذیرفته بودند که باید افرادی جنجالی، حریص به رقابت و همچشمی، پرخاشگر، حسود و آماده برای کینه توزی، فحاشی و دعوا باشند". در قبایله سوم انتظاراتی از اعضاء خود داشتند که در سایر جوامع رواج نداشت. زنان افرادی غالب و سخت‌کوش بودند در حالیکه مردان

از احساس مسئولیت کمتری برخوردار بودند و وابستگی های عاطفی داشتند. مید نیز در قبایل ساموآ (جزایر واقع در اقیانوس آرام) در مورد نقش آموزی جنسیت بررسی هایی کرد و ملاحظه نمود که در این قبایل دختران در بازیهای خود از چوب به عنوان اسب استفاده می کنند و پسران به عروسک سازی می پردازند. زیرا در این قبایل زنان اغلب به کارهای کشاورزی و سخت مشغول بودند و مردان در خانه به پختن غذا ، دوختن لباس و مواظبت از کودکان اشتغال داشتند.

به طور کلی با توجه به عوامل محیطی ، روانی و جریان اجتماعی شدن در کودکان می توان پذیرفت که پسرها به پرخشگری بیش از دخترها گرایش دارند و پرخشگری آنها اغلب به سوی همجنس خود متمم است (Hyde, 1986). این امر در تمام فرهنگ ها چه غربی و یا شرقی صادق است و میزان پرخشگری در دوران بلوغ افزایش می یابد. بهترین نمونه در این مورد تشکیل گروه های کنگ^۱ در جوامع غربی در بین پسرها می باشد. پسرها بیشتر به استقبال خطر می روند ، و بیش از دختران حادثه جو می باشند. در اغلب جوامع از مردان انتظار دارند تا آمادگی بیشتری برای کشف موقعیت های جدید داشته باشند. بنابراین از همان ابتدای زندگی نقش نوآفرینی و کنجکاو ی در مورد پدیده های تازه زندگی را در آنها تقویت می کنیم ، در مقابل از دختران انتظار داریم که برای انجام کار صرفاً " با توجه به توانائی خویش متکی شوند و از استقبال خطر بپرهیزند.

مرگ های ناگهانی و تصادفی در مردان بیش از زنان است و علت عمده ممکن است در اثر رانندگی بی محابا و بی پروای مردان و یا اعمالی از این قبیل باشد ، زیرا اغلب ، جامعه ، رفتارهای خطرناک را دلیل بر شخصیت مردان در بین جمع می داند. انتظارات جامعه از دختر و پسر باعث شده است که پسرها بیشتر از دختران سلطه گر، خود بین ، فعال ،

1) Gang Groups

ما جراجو وکنجکا و باشند و درعوض دختران یادگرفته‌اند که ترس پذیـــر، مستعد اضطراب، محتاط و وابسته به دیگران بارآیند (Block, 1976). در جامعه به‌ظاهر پیشرفته‌ء امریکا ، با وجوداینکه نصـــف جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند و تمام وقت فعالیت می‌کنند از لحاظ اقتصادی تابع مردان هستند. از نظر سیاسی اگرچه به‌طور کلی در سطح جهان وضعیت و موقعیت آنها رو به ترقی است تقریبا " وضعی مشابه وضع اقتصادی دارند. در این کشور فقط ۱۲ درصد از قانون گذاران ایالت ها زن هستند، ۴ درصد اعضا، کنگره را زنان تشکیل می‌دهند. در هر دوره انتخابات فقط یک و یا دو زن به سمت استانداری برگزیده می‌شوند و فقط یک درصد از میان زنان انتخاب می‌شوند. در سال ۱۹۸۴ اولین زن خود را نامزد معاونت جمهوری نمود و هرگزانتخابات نگرید (Althback, et al., 1985).

والدین اغلب بین کودکان خود با توجه به جنسیت آنها تفاوت قائل می‌شوند و در این مورد زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی ماننـــد آداب و رسوم ، سطح تربیتی و تحصیلی والدین و شغل آنها موثـــر می‌باشند ، مثلا" والدین رفتارهای جنسی دختران را بیش از پسران کنترل می‌نمایند. همین نحوه، کنترل رفتار در بین میمونهایی از نوع "رئوس" نیز وجود دارد. والدین سعی دارند اصول اجتماعی را در باره دختران با گرمی و عاطفه، بیشتری عملی سازند. روی همین اصل دختران عاطفی تر و با محبت تر از پسران بار می‌آیند. والدین پسران را از طریق تأکید و اهمیت بر لزوم رقابت و کار و کوشش بیشتر بسوی جریـــمان اجتماعی شدن هدایت می‌نمایند.

توضیحات نظری از تفاوت های جنسیت :

در خصوص تفاوت های جنسیت نظریات متفاوتی ارائه گردیده وهریک دید و مطلب خاصی را مطرح نموده‌اند. در اینجا بطور خلاصه

به ذکر چهار دیدگاه رایج می‌پردازیم :

- ۱- نظریه زیست شناختی : این نظریه عقیده دارد که عوامل بیولوژیکی مانند هورمون های جنسی و برتری شیارهای مغزی باعث تفاوت های جنسیت می‌گردند. دراین مورد روی حیوانات آزمایشات زیست‌یادی صورت گرفته و نتایج آنها را در مورد انسان مقایسه کرده اند و تعمیم داده اند.
- هورمون های دوران جنینی زمینه زیست شناختی را برای رفتارهای معین مهیا می‌سازند (نظیرهورمون تستسترون و رابطه‌اش باپرخاشگری) و این زمینه می‌تواند توسط محیط جرح و تعدیل گردد.
- ۲- نظریه روان درمانی : طبق این نظریه نقش پذیری جنسیت بسط‌ور مستقیم نتیجه تفاوت های جسمانی و مقوله همانندسازی است. کودک رفتارهای والد هم جنس خود را که بسیاری از آنها مربوط به انتظارات از نقش جنسیت می‌باشند می‌پذیرد و به آنها عمل می‌نماید.
- ۳- نظریه یادگیری اجتماعی : این نظریه را می‌توان با توجه به دو عامل اجتماعی شدن و مشاهده بیان نمود :
- الف) مقوله اجتماعی شدن : کودکان برای رفتارهای نقش جنسیت آن گونه که والدین مناسب بدانند تشویق می‌شود و درغیراینصورت مورد تنبیه واقع می‌شوند.
- ب) مشاهده : کودک به وسیله تقلید از والد همجنس خود همانندسازی می‌نماید. براساس این نگرش پسرودختر هر دو تازمانی که مادر از آنها مواظبت می‌کند رفتارهای او را تقلید می‌کنند ، اما بعداً " پسر به سمت پدر متمایل می‌شود. پسر ، پدر را هر قدر مهربان ، با کفایت و قدرتمند بداند بیشتر از شخصیت وسجایای او همانند سازی می‌کند.
- ۴- نظریه رشد ادراکی : نظریه رشد ادراکی که به وسیله کهلبرگ^۱

1) Kohlberg

در مورد تفاوت جنسیت ابراز گردیده است ناظر است بر این که نقش آموزی جنسیت یک اصل تبعی و طبیعی از رشد ادراکی فرد است. یعنی نوزادان ابتدا لغات " دختر " و " پسر " را می‌شنوند و یاد می‌گیرند سپس در یکی از این دو گروه قرار می‌گیرند و در سن ۲ یا ۳ سالگی می‌دانند که به کدام گروه تعلق دارند و زندگی خود را بر همان منوال شکل می‌دهند. وقتی که کودکان یاد گرفتند که چه کسی هستند، سپس یاد می‌گیرند که چه کار باید انجام دهند. آنها یاد می‌گیرند که چه فعالیتها، عقاید و احساساتی مردانه یا زنانه هستند. کودکان در سن بین ۵ و ۷ به حدی می‌رسند که آن را " محافظه‌کاری جنسی " نامیده‌اند و آن زمانی است که تشخیص می‌دهند برای همیشه مرد و یا زن خواهند بود. پس از آن که کودکان متوجه شدند که زن یا مرد هستند به جستجوی الگویی برای نوع جنسیت خود می‌پردازند. آنها همانند سازی خود را به والد همجنس منحصرنموده، بلکه از معلم، همسایه‌ها، دوستان، قهرمانان ورزشی، و شخصیت‌های تلویزیونی نیز شکل می‌پذیرند. همین شبکه وسیع الگوهاست که مشخص می‌کند چرا اغلب دخترها از مادرها و پسرها از پدرها متفاوت هستند (Papalia & Olds, 1982).

نتیجه‌گیری

مربیان مهد کودک‌ها و کودکان‌ها سالهای متمادی است که از روش‌های روان‌درمانی تأثیر پذیرفته و به کودکان یاد داده‌اند که همانند سازی صحیح جنسیت بستگی به دانستن فرق بین نقش مرد و زن در جامعه است. بنابراین بسیاری از مربیان به‌طور آگاهانه در تمییز بین دو جنس کودکان سعی کرده‌اند ولی افکار متحول و متکامل جدید برایین اصل مبتنی است که تفاوت گذاری زیاد بین نقش‌های جنسیت مانع رشد عقلانی و روانی کودکان می‌گردد (Maccoby & Jacklin, 1974).

در تمام فرهنگ‌های دنیا مردان به مراتب پرخاشگرتر از زنان هستند و اغلب به مشاغل مشکل و کارهایی که از لحاظ جسمی توانایی بیشتری را می‌طلبد، مشغولند، درحالیکه زنان به کارهای معمولی و نزدیک به محل اقامت خود اشتغال دارند. این الگوهای اجتماعی از جهتی بنا به دلیل تفاوت‌های آناتومیک در دو جنس به وجود آمده‌اند، زیرا در میانگین، مردان بلندتر، سنگین‌تر و عضلانی‌تر از زنان می‌باشند. درحالیکه زنان گرم‌تر، عاطفی‌تر و مهربان‌تر هستند. اما از سوی دیگر علیرغم این که تفاوت‌های جنسیت در رفتار کودکان به هنگام تولد دیده نمی‌شود، محیط اجتماعی به شکل‌دهی آنها می‌پردازد و چنین به نظر می‌رسد که جنسیت کودکان عاملی بس مهم تر از تفاوت‌های رفتاری و فیزیولوژیک آنها در جریان نقش‌آموزی به حساب می‌آید.

امروزه در پرورش کودکان، تأکید بر پرورش "دو جنس سازی" می‌باشد. یعنی با تشخیص این که هر فرد اعم از زن و مرد دارای ویژگی‌های زنانگی و مردانگی است. موضوع "انسانیت" آنها در درجه اول اهمیت و خاصیت مرد یا زن بودن در مرحله دوم اهمیت قرار می‌گیرد. درجهان بسیاری از مربیان، معلمان و مدیران

درصدد هستند که با کوشش های خود برافکار کهنه غلبه یابند. آنها سعی می کنند که معلمان مرد را حتی برای تربیت کودکان قبل از سن مدرسه به کار گمارند و به کودکان اجازه دهند تا بدانند که مردها نیز از آموزش و تربیت آنها لذت می برند. در زمان حال سعی می شود انواع وسایل و ابزارها و اسباب بازیها در مورد همه کودکان یکسان مورد استفاده قرار دهند و تأکید براین امر نیست که پسر و یا دختر چه کاری تواند انجام دهد، بلکه تأکید براین است که کودکان چه کار می توانند بکنند.

References :

- Althbach, P. & Kelly, G., and Weis, L., Excellence in Education, New York: Prometheus Book, 1985.
- Birns, B., The Emergence and Socialization of Sex Differences in The Earliest Years. Merrill-Plamer Quarterly, 22, 229-254, 1970.
- Block, J.H., Issues, Problems and Pitfalls in Assessing Sex Differences: A critical review of the psychology of Sex differences. Merrill-Plamer Quarterly, 22, 257, 1976.
- Firisch, H., Sex Stereotypes in Adult- Infant Play . Child Development, 48, 1671-1675, 1977.
- Hetherington, E.M., Sex-typing, dependency and Aggression, in T.D. Spencer & N. Kass (Eds.), Perspective in Child Psychology: Research Review, New York: Mc Graw-Hill, 1970.
- Hoffman, L.W., Changes in Family roles, Socialization and Sex differences. Paper presented at the Annual Meetings of the National Council on Family Relations, October, 1976.
- Hyde, J.S., Gender differences In Aggression. In J.S. Hyee, & H.C. Linn (Eds.). The psychology of

- Gender. Battimore: John Hopkins University press, 1986.
- Juraska, J.M., Sex differences in Developmental plasticity of Behavior and The Brain. In W.T.Greenough J.M.Juraska(Eds.). Developmental Neuropsychobiology. Orlando, Fl.: Academic , 1986.
- Maccoby, E.& Jacklin, C., The psychology of Sex differences. California: Stanford university , 1974.
- MacDonald, K.B., Social and Personality Development, New York: Plenum press, 1988.
- Mead, M. , Sex and Temperament in Three Primitive Societies, New York: Morrow, 1935, P.56.
- Papalia, D., & Olds, S., A child's world: Infancy through Adolescence, New York: McGraw-Hill Book Company, 1982.
- Papalia, D., & Tennent, S., Vocational Aspirations, In Preschodes: A Manifestation of Early Sex- Role Stereotyping. Sex Roles, 2, 197-199 , 1975.